

پیش گفتار: در این سلسله مقالات ما سعی می کنیم تا اعتیاد را با نگاهی روان شناسانه و با توجه به زیر ساخت های فکری، خانواده گی و اجتماعی یک معتاد در ساختاری جامعه شناختی به بحث و بررسی بپردازیم. راه کارهایی روان درمانی ارائه دهیم. از خرد، دانش و تجربه های علمی استفاده کنیم و خلاصه این که با عبور از کژ راه های عقب مانده سنتی در درمان این بیماری قرن به چاره گری علمی با نگرشی فرامردن و نگاه به آینده بپردازیم تا شاید راه چاره ای برای انسان درمانده «معتاد» بیابیم و به درمان ملی آن مشغول گردیم.

جامعه شناسی اعتیاد



اقتباس موضوعی
ایما کرمی - کارشناس
آسیب شناسی اجتماعی
بخش یکم

اگر با دیدی عینی و بی طرفانه، از بیرون به پدیده ی اعتیاد بنگریم، شگفتی های بسیاری را تشخیص خواهیم داد. آن چه که از بیرون دیده می شود، آن است که برخی از اعضای یک جامعه بخش مهمی از منابع اقتصادی و اعتبار اجتماعی خود را فدای دست یابی به ماده ای شیمیایی می کنند که نه تنها هیچ کمکی به بهبود زندگی شان نمی کند که در نهایت مایه ی نابودی شان هم می شود. معتادان، اگر از فاصله ی کافی بدان ها نگاه کنیم، انسان هایی هستند که با رفتاری هدف مند و سنجیده، منابع اقتصادی و انسانی خود را برای دست یافتن به ماده ای مخدر مسموم، زیان بار و / محرک هزینه می کنند

و پس از وارد کردن آن ماده سمی به بدنشان، بازده اقتصادی و اجتماعی خود را به شکلی چشم گیر از دست می دهند. به تعبیری عامیانه - ولی کاملاً درست و دقیق - اعتیاد شکلی فراگیر از خودکشی تدریجی است. این رفتار شگفت انگیز، در نگاه اول توجه ناپذیر می نماید. چرا یک آدم باید خطر قانون شکنی را بپذیرد، سرزنش، توهین حتا ناسزاهای اطرافیانش را به جان بخرد، و منابع مالی اش را از دست بدهد، و در مقابل تنها ناتوانی، ضعف بدنی، نارسایی های فیزیولوژیک و عمر کوتاه را به دست آورد؟

۲- اعتیاد، اگر تنها در سطح جامعه شناختی مورد بازنگری قرار گیرد، پدیده ای نامفهوم و معمایی ناگشودنی می نماید. برای درک دقیق تر این پدیده، لازم است به قسمت های زیست شناختی و روان شناختی اعتیاد هم بنگریم و ببینیم در این لایه ها چه توضیحی برای رفتار معتادان وجود دارد.

شواهد زیست شناختی نشان می دهند که مواد مخدر در واقع نوعی ماده ی سمی هستند که در حالت پایه توسط گیاهان ساخته می شوند و بر روی دستگاه عصبی اثر می گذارند. این مواد هم مانند تمام سم های دیگر، باعث اختلال در عمل کرد فیزیولوژیک بدن، نارسایی های زیستی، و در نهایت کوتاه شدن عمر یا مرگ ناگهانی می شوند.

با این وجود، برخلاف مواد سمی معمولی، افرادی که در معرض این سم ها قرار می گیرند، تلاش نمی کنند تا خود را از این علایم رها کنند. برعکس، در عمل می بینیم که افراد معتاد نه تنها از این مواد پرهیز نمی

۱- جوامع انسانی، اگر از دیدگاهی سیستماتیک نگریسته شوند، نظام هایی پیچیده اند که هم چون جان داران برای بقای خود تلاش می کنند، رشد می کنند، پیر می شوند و در نهایت می میرند. جوامع انسانی نیز مانند بدن های زنده، دوره هایی از سرزنده گی و شادابی یا خموده گی و ضعف را تجربه می کنند و هم چون جان داران، بیمار و رنجور می شوند. جامعه شناسان، شاخص هایی مانند توان تولید اقتصادی، توان مندی در عرصه ی تولید فرهنگ، و امکان آفرینش فن و هنر و علم را به عنوان نماینده گان سلامت و قدرت یک جامعه در نظر می گیرند. بر مبنای این

متغیرها، می توان عوامل سودمند و زیان مند به حال جامعه را نیز شناسایی کرد و بر رخ دادهای جامعه شناختی از این زاویه ارزش گذاری کرد. جامعه شناسان در مورد ارزش و سود و زیان برآمده از برخی از رخ دادهای کلان اجتماعی اتفاق نظر ندارند. امروزه، هستند کسانی که وقوع یک انقلاب سیاسی یا اجتماعی را علامت شادابی و تندرستی جامعه بدانند، و دیگریانی هم هستند که این را از نشانه های آشکار بیماری و ضعف محسوب کنند.

با وجود این اختلاف نظرها، در برخی از زمینه ها، توافقی عام وجود دارد. مثلاً همه قبول دارند که فراگیر شدن طاعونی که در انتهای قرون وسطا یک سوم مردم اروپا را از بین برد، برای آن جامعه نوعی بیماری خطرناک تلقی می شد. و همه گان می پذیرند که پیدایش انقلاب صنعتی یا تحول در رسانه های عمومی به شادابی و

قدرت مندتر شدن جوامع مدرن کمک کرده است. فقر و خشونت در تمام مدل های جامعه شناسانه نشانه ی ضعف یک جامعه محسوب می شود و همه گان افزایش سطح دانش عمومی و بهره وری اقتصادی بالا را نشانه ی قدرت و نیرومندی یک جامعه می دانند.

یکی از پدیده هایی که در مورد ارتباطش با ضعف اجتماعی توافق وجود دارد، اعتیاد است. اتفاق آرای چشم گیری در مورد این حقیقت وجود دارد که جامعه ی درگیر با اعتیاد، جامعه ای ناتوان و ضعیف است و در زمینه ی شاخص های وابسته به قدرت افتی آشکار را تجربه می کند. اعتیاد، نوعی بیماری است که در سطح جوامع بروز می کند، و بخشی از نیروهای انسانی آنان را فلج می سازد.



کنند، بل که فعالانه می‌کوشند تا پیامدهای ناخوشایند یاد شده را تشدید نمایند. همین جا است که پرسش اصلی مطرح می‌شود: چرا مواد مخدر که از نظر شیمیایی نوعی ماده‌ی سمی به حساب می‌آیند، رفتاری چنین ویژه را در مبتلایان به اعتیاد ایجاد می‌کنند؟ چنین می‌نماید که معمای جامعه‌شناختی اعتیاد، آن‌گاه که در سطح زیست‌شناختی به آن نگریسته شود، به معمای دیگری با همان پیچیده‌گی و ابهام منتهی می‌شود. در سطح جامعه‌شناختی با کنش‌گرانی اجتماعی رویارو هستیم که فعالانه کارکردهای خود را مختل می‌کنند، و در سطح زیستی با جانورانی برخورد می‌کنیم که مشتاقانه به استقبال پیامدهای وحشتناک مصرف ماده‌ی سمی می‌روند. این معما تنها زمانی گشوده می‌شود که به رابطه‌ی فرد معتاد و ماده‌ی مخدر در سطحی روان‌شناختی هم مورد تحلیل قرار گیرد.

وقتی با نگرشی تحلیلی به رفتارهای سیستم‌های پیچیده‌ی تکاملی بین‌جانداران و جوامع نگاه کنیم، و چه‌گونه‌گی سازمان یافتن انتخاب‌هایشان را مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که در هریک از سطوح توصیفی این سیستم‌ها عاملی محوری وجود دارد که هدف و چارچوب خواست‌های آن سیستم را در آن سطح تعیین می‌کند. در سطح زیست‌شناختی، تمام سیستم‌های جاندار هدفی یگانه را دنبال می‌کنند و آن هم راز بقا است. اگر تمام رفتارهای کلیه‌ی جانداران را بررسی کنیم و به دنبال قاعده‌ای برای آن بگردیم، می‌بینیم که بخش عمده‌ی آن‌ها با هدف تداوم بقا و زنده ماندن انجام شده‌اند.

این مفهوم زنده ماندن و تداوم یافتن را باید با مفهوم تکاملی آن سنجید و فهمید. یعنی جان داران برای تداوم بخشیدن به بقای کدهای ژنتیکی‌شان تلاش می‌کنند و این کار را با افزایش عمر خویش یا بیشتر کردن احتمال انتقال کدهای ژنتیکی‌شان به نسل‌های بعدی انجام می‌دهند. در سطح روان‌شناختی، محور اصلی سازمان‌دهنده‌ی رفتار پیچیده‌ترین سیستم‌های زنده - یعنی جانوران - لذت است. یعنی چنین می‌نماید تمام جانوران پیچیده‌ای که می‌توانند صاحب ادراک روانی معرفی شوند، برای دست‌یابی به لذت تلاش می‌کنند و در این راستا رفتار خود را تنظیم می‌نمایند. در سطح جامعه‌شناختی، دست‌یابی به قدرت اجتماعی و پایداری جوامع هدف اصلی است و گویا تمام روندهای تنظیم‌شده‌ی اجتماعی در این راستا را سوگیری می‌کنند.

با این توضیح، معمای اعتیاد شگفت‌تر می‌نماید. چرا که اعتیاد در سطح جامعه‌شناختی و زیستی به طور مشخص با این هدف اعلام شده و محور بنیادین تنظیم رفتار نا هم خوانی دارد. جامعه‌ای که با اعتیاد دست‌به‌گریبان است، قدرت خود را در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی از دست می‌دهد. و فردی که معتاد است، با کاهش عمر، کم‌شدن بخت باروری و پرورش کودک و رویارو می‌شود. به این ترتیب بار دیگر پرسش اصلی ما مطرح می‌شود. پدیده‌ای که به این شدت قواعد حاکم بر رفتار سیستم‌های پیچیده را نقض می‌کند، چه‌گونه قابل توجیه است؟

۳- کلید پاسخ گویی به معمای اعتیاد در سطح روان‌شناختی نهفته است. فرد معتاد، به این دلیل از مواد مخدر استفاده می‌کند که مصرف این ماده در سطح روان‌شناختی با نوعی اختلال در درک و فهم لذت همراه است.

چنان‌که می‌دانیم، مرکز اصلی تعریف تمام معانی و مفاهیم و ادراکات و حس‌ها و دریافت‌ها، مغز است. مغز است که جهان خارج را می‌شناسد و رخ‌دادهایش را رمزگذاری و صورت‌بندی می‌کند و معنایی را به آن‌ها نسبت می‌دهد. مغز است که تصویری خوشایند یا ناپزای از خویشتر را ترسیم می‌کند و در راستای بیشینه‌کردن لذت این من‌درونی و مقدس، برنامه‌ریزی و اندیشه می‌کند. مغز است که لذت می‌برد، و رنج می‌کشد.

مغز، از دیدگاه علمی، ماشینی زیست‌شناختی است. پردازش‌گر عظیم و بسیار بسیار پیچیده‌ای است که از تجمع شصت میلیارد سلول عصبی حاصل شده و در جریان تبادل پیام بین این جمهوری عظیم از یاخته‌ها است که می‌فهمد و می‌اندیشد. تبادل پیام در مغز از راه رد و بدل شدن پیغام‌هایی شیمیایی ممکن می‌شود که ناقل عصبی نام گرفته‌اند. این بدان معناست که ما هنگام لذت بردن، در واقع ترشح ماده‌ای در مغزمان را در سطح روانی "می‌فهمیم". مغز بسیار بسیار هوشمند ما، با وجود نبوغی که در زمینه‌ی شناخت و سطح روان‌شناختی از خود نشان می‌دهد، در سطح بیوشیمیایی احمق‌ی بیش نیست. مغز تنها زبان ناقل‌های عصبی را می‌شناسد و رمزهای شیمیایی این لایه را برای کارکردهای خویش مورد استفاده قرار می‌دهد.

بنابراین، مغز بسیار هوشمند ما، معمار کاخی عظیم و شکوه‌مند است که بر پایه‌هایی سست و ساختاری لرزان برافراشته شده است. پایه‌هایی که بر مبنای شواهد تکاملی، گویا همواره برای نگه‌داری بناهایی به این عظمت ناپایدار و سست هستند و خواهند بود. این پایه‌های سست، تبدلات شیمیایی بین نورون‌ها است. تبدلاتی که اندیشیدنی چنین پیچیده و فریب‌هایی به همین پیچیده‌گی را برای مغز ممکن می‌سازد. مغز، با وجود ساختار بفرنج و شگفت‌آورش، گاه به شکلی بسیار ساده و پیش‌پا افتاده فریب می‌خورد.

اعتیاد، اشتباهی است که مغز در سطح شیمیایی مرتکب می‌شود. مغز تنها مولکول تحریک‌شده‌ی مربوط به دستگاه شناسنده‌ی لذت را می‌شناسد و هر ماده‌ای که این دستگاه را تحریک کند، نوعی از لذت برایش به ارمغان می‌آورد. حتی اگر این ماده سمی باشد. مواد مخدر، چنان‌که گفتیم، مولوکول‌هایی سمی هستند که در حالت پایه توسط گیاهان تولید می‌شوند و بر این دستگاه ظریف و بفرنج تأثیر می‌گذارند. مرکز اثر این مواد، همان بخشی از مغز است که لذت را درک می‌کند. مواد مخدر به این دلیل مصرف می‌شوند، که احساسی شبیه به لذت را در مغز تولید می‌کنند. این مواد در واقع اثر ناقل‌های عصبی مربوط به لذت را در مغز شبیه‌سازی می‌کنند و به همین دلیل هم حس شادمانی و لذت را در معتادان القا می‌کنند. به این ترتیب پدیده‌ی شگفت‌آور اعتیاد ظهور می‌کند. گیاهانی که در جریان سیر تکامل خود، برای مقابله با پستان‌دارانی گیاه‌خوار عمدتاً چارپایان - موادی سمی تولید می‌کردند، ناگهان با پستان‌دار دیگری روبه‌رو شدند که این مواد سمی را به دلیل اثر مخدرش مشتاقانه مصرف می‌کرد. به این ترتیب طنزی تلخ شکل می‌گیرد. آدمیان، همراه با گیاهانی مانند گندم و درختان میوه که برایشان لذت‌های زیستی تولید می‌کنند، گیاهانی سمی مانند خشخاش و تنباکو را هم می‌کارند، تا از آن‌ها شکلی مسخ‌شده و مصنوعی از لذت را برداشت کنند.

لذت ناشی از مواد مخدر از چند نظر با لذت‌های عادی تفاوت دارد. نخست آن‌که به دلیل اثر مستقیم ماده‌ی مخدر بر مغز، از روند پردازش عصبی پیچیده‌ای که پشتوانه‌ی سایر لذت‌ها است، محروم است. از این رو لذت ناشی از مواد مخدر فاقد معنا است. معتاد، لذت خود را به صورت نوعی منگی، غیاب معنا، یا هذیان و توهم، آشفته‌گی، هرج و مرج فکری، بی‌حسی، نادانی، عصیان‌گری و تجربه می‌کند.

دومین تفاوت، آن‌است که مواد مخدر، به دلیل خصلت سمی‌شان، سلول‌ها و دستگاه‌های زیستی و به ویژه سیستم‌رمزگذار لذت - را تخریب می‌کنند. از این رو معتادان از سویی به تدریج امکان لذت بردن طبیعی از تجربه‌های خوشایند عادی را از دست می‌دهند و از سوی دیگر ناچار می‌شوند



هر بار مقدار بیش تری از مواد مخدر را برای درک همان مقدار لذت اولیه مصرف کنند. دلیل اصلی این امر، تخریب تدریجی دستگاه عصبی و بخش های مربوط به درک لذت است.

سومین تفاوت آن است که لذت ناشی از مواد مخدر برخلاف سایر لذت ها امری انتخابی نیست. فرد معتاد، تنها راهی که برای لذت بردن می شناسد، استفاده از مواد مخدر است. لذت اعتیاد، ریشه در ویرانی سایر اشکال لذت را دارد و سایر لذت ها را به تدریج ناممکن می سازد. به این ترتیب فرد معتاد حق انتخاب چندانی ندارد. اعتیاد نوعی از غذا یا شکلی از شناخت نیست که لذتش با لذت سایر غذاها و شناخت های دیگر رقابت کند. شکلی یگانه، مستبد، فراگیر و خودکامه از لذت است که پوچی و بی معنایی اش را با ناممکن کردن سایر لذت ها جبران می کند.

لذت ناشی از اثر مواد شیمیایی بیرونی بر مغز، شکل سومی از لذت است که با لذات زیستی ناشی از ارضای نیازهای فیزیولوژیک مانند گرسنه گی و میل جنسی، و لذات راستین ناشی از پردازش اطلاعات، مانند حل معما، آموختن، ارتباط انسانی با دیگران و ... تفاوت دارد. این شکلی سبک، خالی از معنا، و تکرار شونده از لذتی شیمیایی است که برخلاف دو نوع لذت یاد شده، با اهداف سطوح زیستی و اجتماعی - بقا و قدرت - تداخل می کند و در عمل فرد را از میدان کنش اجتماعی و زیستی پس می زند. به همین دلیل هم نام لذت های دروغین را می توان برای اشاره به آن برگزید.

به این ترتیب معمای رفتار معتادان و جوامع معتاد گشوده می شود. رفتار معتادان، رفتار اعضای انتخاب گر و اندیش مند جامعه نیست، بلکه الگویی اجباری، مکانیکی و ماشینی گونه است. معتاد، صاحب مغزی پویا و انتخاب گر نیست که گزینه های متنوعی را برای لذت بردن در پیش رو داشته باشد و فعالانه از میان آن ها دست به انتخاب بزند. بلکه تنها ماشینی است که فقط با سوخت خاصی کاری واحد را انجام می دهد، که چیزی نیست جز سوخت گیری مجدد!

رفتار توضیح نا پذیر فرد معتاد به عنوان جاننداری علاقه مند به بقا یا عضوی نیازمند به قدرت در جامعه، هنگامی مفهوم می شوند که حلقه ی معیوب سطح روان شناختی نیز نگر بسته شود. اختلال در این لایه است که فلج شدن کارکردهای جامعه شناختی و زوال زیست شناختی بدن را چنین آسان پذیرفتنی می سازد.

۴- اعتیاد امری زیست شناختی و شیمیایی است. چرا توزیع آن در میان جانداران این قدر کم است؟ قاعدتاً بخش مهمی از جانوران که دستگاه عصبی پیچیده ای دارند، باید بتوانند معتاد شوند، اما به ظاهر اعتیاد را در سایر جانوران نمی بینیم. چه گونه است که از میان این همه جانوری که مانند ما به دستگاه عصبی تولید لذت مجهزند، تنها مغز ما است که گول می خورد و معتاد می شود؟

در واقع، پاسخ به این پرسش از دو راه ممکن است. راه نخست، آن است که به چه گونه گی عمل کرد مواد مخدر در یک فرد بیندیشیم، و به این نکته دقت کنیم که در نهایت استفاده از مواد مخدر و محروم شدن از تمام الگوهای دیگر لذت بردن، امری است بیمارگونه که بر اختلالی در عمل کرد دستگاه عصبی دلالت دارد. شواهد نشان می دهد نقایص وراثتی و اختلال های فیزیولوژیک به شکلی روشن زمینه ی ابتلا به اعتیاد را فراهم می کنند. این امر چنان اهمیتی دارد که امروزه بسیاری از زیست شناسان اعتیاد را نوعی اختلال وراثتی و اشکال در سیم کشی اعصاب مربوط به لذت می دانند، نه عارضه ای اخلاقی و انتخابی.

در حالت عادی انتخاب طبیعی سخت و بی رحمانه ای در جهان زنده حاکم است و جانوران دارای اختلال هایی از این دست خیلی زود در مسابقه ی شدید برای زنده ماندن از دور خارج می شوند. به دلیل همین زمینه ی زیستی سخت گیرانه، در میان جانورانی که ما می شناسیم، معتادان بخت چندانی برای زنده ماندن ندارند. اما اگر چنین است، چه گونه است که آدمیان چنین آسان معتاد می شوند؟ چرا امکان ابتلا به این عارضه و آن زمینه ی زیستی و وراثتی در میان انسان ها چنین شایع است؟

پاسخ این مسئله به اجتماعی بودن انسان باز می گردد. انسان جانوری اجتماعی است. یعنی موجودی است که در شبکه ای در هم بافته از هم نوعان خود زندگی می کند و بدون پشتیبانی ایشان بخت چندانی برای بقا در محیط های طبیعی ندارد. فکر می کنید هر ساله چند نفر در سراسر جهان به دلیل گم شدن در محیط های طبیعی یعنی از دست دادن پشتیبانی اجتماعی کشته می شوند؟

اجتماعی بودن، به آدمیان این امکان را می دهد که کامل نباشند. انسانی که اختلال های خفیفی در سیستم پاداش و لذت خود داشته باشد، توسط عوامل طبیعی حذف نمی شود، چون از یاری آدمیان دیگری برخوردار است که آن ها هم به نوبه ی خود ممکن است درگیر با چنین مشکلی باشند. نظام اجتماعی حتا کودکان ناقص الخلقه و دارای نقص شدید وراثتی را هم حمایت می کند و آن ها را به سن بلوغ می رساند. از این رو انتقال ژن هایی که اختلالات ریز و ظریفی مانند اعتیاد را منتقل کنند، در موجودی اجتماعی مانند انسان عادی می نماید. اما اگر دلیل شیوع اعتیاد در آدمیان اجتماعی شدنشان باشد، باید انتظار داشته باشیم که اعتیاد را در سایر جانوران اجتماعی همی ببینیم.

دومین پاسخی که می توان به پرسش یاد شده داد، همین است. انسان تنها جانوری نیست که معتاد می شود. اعتیاد پدیده ای است که در تمام جانوران اجتماعی دیده می شود. زنبورها با خوردن شهد گل گیاهانی مانند شاه دانه و خشخاش شکلی از اعتیاد به این مواد را تجربه می کنند و جالب آن است که زنبوران معتاد به دلیل بوی خاص بدن شان از سوی نگهبانان کندو شناسایی شده و از ورود به جامعه شان منع می شوند.

اعتیاد در میان مورچه گان شکل شگفت انگیز تری به خود می گیرد، چرا که تولید کننده ی مواد مخدر در این رده از حشرات، گیاهان نیستند، بلکه حشرات دیگری هستند که به صورت انگل در لانه ی مورچه گان زندگی می کنند و از منابع غذایی یا حتا نوزادان آن ها تغذیه می کنند این حشرات انگلی از غددی که بر روی شکم شان وجود دارد، مواد مخدر ترشح می کنند. مورچه گانی که در حالت عادی مهاجمان و بی گانه گان را از لانه شان می رانند، با لیسیدن ترشحات این غده، منگ و گیج می شوند و

حضور این قاچاقچی های انگلی یا سوسک های مواد مخدری را در لانه نادیده می گیرند. علایمی مانند بی تحرکی، منگی، واکنش نشان ندادن نسبت به محرک ها، اختلال در انجام فعالیت های اجتماعی، آسیب به دستگاه عصبی و در نهایت مرگ از مواردی هستند که در اعتیاد انسان و حشرات اجتماعی به شکل مشترک دیده می شوند.

۵- اما بحث ما در این جا، اعتیاد در آدمیان است. بگذارید ببینیم چه گونه یک جامعه با اعتیاد درگیر می شود؟



مدیرکل منابع طبیعی مازندران برکنار

شد

به دلیل مخالفت با واگذاری اراضی جنگلی به
دستور وزیر جهاد کشاورزی صورت گرفت؛

مژگان جمشیدی

بهزاد انگورج، مدیرکل منابع طبیعی غرب مازندران در نوشهر، صبح روز چهارشنبه ۸۷/۲/۲۵ به دستور مستقیم محمدرضا اسکندری، وزیر جهاد کشاورزی، از سمت خود برکنار شد. عزل این مدیر منابع طبیعی توسط شخص وزیر در حالی صورت گرفت که وی پیش تر، از این مدیر استانی به عنوان «میرغضب» یاد کرده بود. سرسختی این مدیر و دیگر همتایش در مدیریت منابع طبیعی شرق مازندران، با واگذاری های غیرقانونی و بی حد و حصر اراضی جنگلی شمال باعث شده بود تا اسکندری ۱۷ اردیبهشت ماه سال جاری که برای شرکت در مراسم معارفه رئیس جدید سازمان جهاد کشاورزی مازندران به این استان سفر کرده بود، مدیران کل منابع طبیعی مازندران (ساری و نوشهر) و نیز قائم مقام رئیس سازمان جنگل ها و مراتع را در یک جلسه رسمی و در حضور همه مسوولان استانی «میرغضب» بنامد. اما همزمان با برکناری انگورج، صبح روز چهارشنبه فضل الله کرلانی مدیرکل منابع طبیعی استان تهران نیز از سمت خود برکنار شد. براساس گزارش های دریافتی سمت مدیرکل منابع طبیعی استان تهران که از اهمیت بالایی برخوردار است اکنون به رئیس جهاد کشاورزی شهرستان کوچک ساوجبلاغ واگذار شده تا پس از این علی اصغر خاکی، رئیس جهاد کشاورزی ساوجبلاغ بر مسند مدیریت کل منابع طبیعی استان تهران تکیه زند. اسکندری که سال گذشته در پی مخالفت مدیرکل استان گیلان با واگذاری ۱۲۰ هکتار از جنگل های لاکان گیلان به پتروشیمی، نصری مدیر منابع طبیعی گیلان و نیز دو نفر از مدیران و معاونان سازمان جنگل ها را که با وی به مخالفت برخاسته بودند، برکنار کرده بود، این بار با برکناری مدیرکل منابع طبیعی غرب مازندران بار دیگر نشان داد که وی رویکرد خوبی نسبت به حفظ منابع طبیعی ندارد و احتمالاً ادارات منابع طبیعی و سازمان جنگل ها را همچون فرزندخوانده خود در مجموعه عریض و طویل وزارتخانه می بیند به نحوی که کمترین بودجه و اعتبارات را همیشه برای این بخش در نظر می گیرد این در حالی است که مسوولیت حفاظت از ۸۴ درصد خاک کشور به عنوان عرصه های منابع طبیعی همچنان برعهده این سازمان است. برکناری مدیرکل منابع طبیعی غرب مازندران در نوشهر در حالی صورت می گیرد که شنیده ها حاکی است در جریان سفر استانی دولت به مازندران، موضوع واگذاری اراضی جنگلی نیز مطرح شده که هر دو مدیرمنابع طبیعی مازندران در شرق و غرب مازندران با این موضوع به شدت به مخالفت برخاستند. شنیده ها حاکی است حتی پا درمیانی استاندار مازندران نیز برای منع برکناری بهزاد انگورج از سمت مدیریت منابع طبیعی کارساز نبوده و به دستور وزیر جهاد کشاورزی وی روز چهارشنبه از سمت خود برکنار شد تا به ظن وزیر کشاورزی دومین میرغضبی باشد که در دو سال اخیر برکنار می شود. ابتدا نصری مدیر منابع طبیعی گیلان در تیرماه سال گذشته به دستور اسکندری برکنار شد، در همین زمان اسکندری معاون حفاظت سازمان جنگل ها و مدیرکل دفتر حفاظت این سازمان را که به دلیل مخالفت با واگذاری جنگل برکنار کرده بود در پی فشار افکار عمومی و محافل زیست محیطی، رسانه ای و دانشگاهی بار دیگر در سمت خود ابقا کرد اما چند ماه بعد، جمشیدی، معاون حفاظت این سازمان که از جمله مدیران صاحب نام سازمان جنگل ها بود از این سازمان کنار گذاشته شد و سمت مدیریت جهاد کشاورزی یکی از استان های غربی را عهده دار شد! در همین زمان در فاصله چند روز بعد از برکناری مدیر منابع طبیعی

۶- چنان که گفتیم، جهان آشنای پیرامون ما، می تواند دست کم در سطح زیستی، روانی و اجتماعی نگریسته شود. هریک از این سطوح، درجه ای از دقت و شکلی از مشاهده را در بر می گیرد، نه ماهیتی مجزا و پدیداری مستقل. به عبارت دیگر، هر سه لایه ی توصیفی یاده شده، به موضوع یک سانی ارجاع می کنند. جامعه چیزی جز هویت های روانی نیست که هریک به بدنی زنده مجهز هستند.

بدن های زنده آن گاه از حدی پیچیده تر شوند، مغزهایی چنان بغرنج را پدید می آورند که به هویتی روانی می انجامد و همین هویت ها وقتی با یک دیگر وارد کنش متقابل شدند و روابط شان با هم از حد معمول بغرنج تر شد، جوامعی را تشکیل می دهند. جامعه، روان و بدن، سه شکل نگاه کردن به یک چیز هستند، نه سه چیز متمایز. این بدان معنا است که جامعه، تنها هنگامی می تواند وجود داشته باشد که بدن هایی برای انجام کارکردهای آن وجود داشته باشند و مغزهایی مفاهیم کاربردی مربوط بدان را باز تولید کنند. جامعه، تنها با تکیه به سطوح توصیفی زیرین می تواند وجود داشته باشد. پس یک جامعه را می توان از زاویه ای خاص، به عنوان دستگامی برای تکثیر بدن ها و تضمین بقا، یا نظامی برای تولید و توزیع لذت و تأمین دانست.

جامعه، از این دید، بستری است که امکان لذت بردن ذهن های مقیم آن را فراهم می کند.

یکی از شاخص هایی که برای سنجش سلامت و قدرت جامعه می توان تعریف کرد، قابلیت جامعه برای تولید لذت است. این که جامعه برای چه نسبتی از جمعیت اش دست یابی به چه مقداری از لذت را ممکن می کند، همان است که محور جامعه شناسی طبقات اجتماعی و بحث قشر بندی اجتماعی قرار می گیرد. در حالت عادی، این شانس لذت بردن از مجرای جامعه با معیارهایی قرار دادی و کمی مانند مقدار پولی که فرد خرج می کند، حجم غذایی که مصرف می نماید، مساحت و کیفیت زیست گاه/خانه ای که اشغال می کند، و سنجیده می شود. اما این تنها روش برای تخمین کارآیی و سلامت جامعه نیست. یک معیار بسیار مهم و معمولاً نادیده انگاشته شده نسبت میان سه نوع لذتی است که بر شمردیم. جامعه ای مانند روم باستان که طبقه ی حاکمه اش از نظر مصرف مواد غذایی و تولید مثل جنسی درخشان می نمود اما توسعه ی فرهنگی و لذات راستین چندانی را ایجاد نکرد، چندان سالم نمی نماید، و جامعه ی افغانستان عصر طالبان که مردمانش لذت دروغین زیادی را از برکت کشت خشخاش دریافت می کردند نیز قدرت مند و سزاوار تحسین نمی نماید. یکی از شاخص هایی که می توان برای سلامت جامعه تعریف کرد، مقدار سه نوع لذت یاد شده نسبت به هم است. جامعه ای که حداقلی از لذت های زیستی و ححمی بسط یابنده و بالنده از لذت های راستین برخوردار باشد، جامعه ای شاداب، سالم و نیرومند است. جامعه ای که در مرتبه ی کشمکش برای دست یابی به لذت های زیستی پایه فرو مانده باشد، - مانند جوامع قحطی زده ی آفریقای شرقی و آسیای جنوب شرقی - بیمار تلقی می شوند.

ادامه دارد.....

